

أُخُوْتُ

## فصل اول فرايض أُخُوْتُ

۱

### اخوانِ بی‌خانمان

۱. کسی که آرزو دارد از مریدان من شود، باید که آمادهٔ گسستن از همهٔ پیوندهای مستقیم با خانواده و با زندگی اجتماعی و هرگونه دلبستگی مادی و مالی باشد.

آن کس که همهٔ این گونه پیوندها را به شوق دهرما از دست نهاده و مکانی همیشگی برای تن یا اندیشه‌اش نداشته باشد، شاگرد و مرید من شده است و باشد که او را برادرِ بی‌جا و بی‌خانمان نامند.

هر چند که مریدی پای بر جای قدم‌های من گذارد و دست‌هایش جامه‌دار من باشد، باز اگر ذهن و دلش آشفتهٔ طمع بماند، از من دور است. هر چند که مدّعی، جامهٔ کاهنان پوشد، هرگاه سخن و تعلیم مرا نشنود و نپذیرد، مرا نتواند دید، و در نیابد.

اما اگر آن جوینده، پیرایهٔ آزارها همه از دل زدوده و اندیشه را پاک و آرام داشته، هر چند که هزاران فرسنگ دورتر باشد، باز هم نزدیک من است. اگر این جوینده دهرما را دریابد، مرا در آن خواهد دید.

فرايض اخوت

۲. مریدانِ من، اخوان بی‌خانمان، باید که چهار اصل را در کار آرند و زندگی خود را بر آن بنیاد دارند:

نخست، جامه‌های کهنه و ژنده پوشند؛ دوم، خوراك خود را از راه گدایی و درویشی فراهم سازند؛ سوم، بر آن باشند که «درویش هر کجا که شب آید سرای اوست»، چه زیر درختی یا بر تخته سنگی؛ و، چهارم، جز دارویی خاص که از پیشاب اخوان ساخته شده است برنگیرند.

کاسه به دست داشتن و، خانه به خانه، به صدقه گرفتن رفتن، زندگی گدایی است؛ اما اخوان را به این کار وادار ننموده‌اند، و به فشار وضع و حال یا به وسوسه نفس ناچار به آن نشده‌اند؛ یارِ اخوان این کار را از سر اختیار و خواست خود می‌کند، زیرا می‌داند که با ایمان زیستن او را از پندار و هواهای زندگی دور دارد، یارایش دهد تا از رنج و درد برکنار ماند، و او را به سوی معرفت رهنمون شود.

زندگی يك برادر بی‌خانمان آسان نباشد. اگر از او برنیاید که دل را از آز و از خشم پاك دارد، یا نتواند که اندیشه خود یا حواس پنجگانه‌اش را مهار سازد، نباید که زندگی اخوان را در پیش گیرد.

۳. برای آنکه کسی خود را از برادران بی‌خانمان بداند و نیز از پس پاسخ‌گویی درباره راه و رسم اخوان برآید، باید که بتواند گفت که:

«من آماده و مشتاقم تا آنچه را که بایسته اخوان بی‌خانمان

چنین گفت بودا

است بپذیرم، و انجام دهم. من در این کار به یکره خواهم بود، و در پی آن و برای درآمدن در زمرهٔ اخوان، خواهم کوشید. از آنان که با احسانِ خود مرا یاری کنند سپاسگزار خواهم بود و بر آن خواهم بود که صدق و صفا و نیک زیستنم، شادشان سازم.»

پویندهٔ راه، تا در زمرهٔ اخوان در آید، باید که خود را در جهت بسیار بیاموزاند؛ او باید که به هنگام نامرادی، خفت کش و شرم‌پذیر باشد؛ برای پاک داشتن زندگی باید که تن و زبان و دل را پاک نگاه دارد؛ نباید که به هوای لذتی ناپایدار و گذرا مهار اندیشهٔ خود را از کف رها کند؛ نباید که به ستایش خود یا نکوهش دیگران برآید؛ و نباید که تن به کاهلی یا خواب دراز سپارد.

در شامگاه باید که او وقت و فراغتی برای خاموش نشستن و ذکر و تفکر بگذارد، و پیش از غنودن کمی راه برود. برای آرام خوابیدن باید که به پهلوی راست دراز بکشد و پاها در بستر جفت باشد و آخرین اندیشه‌اش پیش از خفتن، یاد هنگامی باشد که می‌خواهد سحرگاه بیدار شود. در پگاه نیز باید که چندی خاموش به فکر و ذکر بنشیند و پس کمی راه برود.

او در همه روز باید که دل را هشیار نگه دارد، تن و نیز اندیشه را در مهار داشته باشد، و با هر انگیزه و کششی در سوی آن، خشم، غفلت، خواب‌زدگی، بی‌فکری، دریغ، بدگمانی و همهٔ امیال دنیوی بستیزد.

فرايض اخوت

بدین سان، با تمرکز ذهن بر محور مقصود، او باید که گنجینه خرد والا را فرا آورد و همان و همان معرفت کامل را هدف داشته باشد.

۴. اگر یکی از اخوان بی‌خانمان، از سر بی‌خودی، به دامن آرزو، خشم، رنجش، حسد، خودبینی، خودستایی یا دورویی بلغزد، او به کسی مانند که شمشیر دو لبه تیزی را در غلافی کاغذین با خود دارد.

همان که کسی خرقة ژنده کاهنان پوشد و کاسه درویشی به دست گیرد، از اخوان بی‌خانمان نباشد؛ همان که کسی کتاب مقدس را روان بخواند، در زمره اخوان بی‌خانمان درنیاید.

مرد دنیا دوست، اگر هم به سیما و ردای کاهنان باشد، باز امیال نفس را از خود نتواند زدود. او از اخوان بی‌خانمان نباشد، او بیش از کودکی که جامه کاهنان در بر کرده است، نیرزد.

آنها که بتوانند اندیشه را تمرکز دهند و مهار دارند، گنجینه خرد را یافته‌اند، همه امیال دنیا را از سر و دل زدوده‌اند، و سر منزلشان همانا معرفت است - هم اینان را اخوان بی‌خانمان راستین توان خواند.

آن کس که به حقیقت از اخوان بی‌خانمان باشد، در راه رسیدن به معرفت چنان پایمردی دارد که از ریخته شدن خورش تا آخرین قطره و گرد شدن استخوان‌هایش در راه طلب نیندیشد. چنین پوینده‌ای،

جنین گفت بودا

با جهد تمام، سرانجام مقصود را خواهد یافت و توفیق خود را با تواناییش در کردارهای شایسته‌ای که از يك برادر بی‌خانمان برآید، نشان خواهد داد.

۵. رسالت اخوان بی‌خانمان همانا پیش بردن چراغ تعالیم بودا است. هر يك از اخوان باید که مردم را اندرز دهند، خفتگان را بیدار سازند؛ بینش‌های نادرست را اصلاح کنند؛ مردم را یاری نمایند تا نظر و نگرش درست یابند؛ و باید که برای نشر تعالیم به همه جا، اگر بیم جان هم در میان باشد، بروند.

کاری که يك برادر بی‌خانمان را باید، آسان نباشد؛ پس هر که این رسالت را آرزو دارد، باید که جامه بودا در بر کند، در جای بودا نشیند و به سرای بودا در شود.

جامه بودا پوشیدن به معنی فروتن بودن و خود را بردبار داشتن است؛ در جای بودا نشستن، یعنی امور را بی‌ذات و بی‌اصل دیدن و هیچ گونه تعلقی نداشتن؛ به سرای بودا در آمدن یعنی سهیم شدن در رحمت عظیم او که همه را فرا گیرد، و به همه مردم مهر ورزیدن.

۶. آنانکه بخواهند سخن و تعليم بودا را بياموزانند، چنانکه مردم آنرا پذيرا شوند، بايد که چهار چيز را در کار دارند؛ اول، آنها بايد که در رفتار خود هشييار باشند؛ دوم، بايد که هنگام تماس با مردم و آموختن آنها، کلمات را براي بيان مقصود با آگاهی برگزينند؛ سوم، بايد که برانگيزه خود براي اين آموزش، و غايتی که به آن چشم دارند، بيدار باشند؛ و، چهارم، آنان بايد که دل فراسوی رحمتِ عظيم دارند.

پس، يار اخوان بی‌خانمان، براي آنکه معلّم خوب سخن دهرما باشد، نخست بايد که خود را در جاىگاه تحمل ثابت و استوار دارد؛ بايد که فروتن باشد؛ نبايد که در کارها زياده‌روى کند يا آشکارا بيان آرزو نمايد؛ بايد که همواره به پوچ بودن چيزها انديشد؛ و نبايد که به هيچ چيز دل نهد. با در کار آوردن اين مراقبت‌ها، کردار درست از او ساخته آيد.

دوم، بايد که ملاحظه‌کاري در برخورد با مردم، يا وضع و حال‌ها را تمرين و تجربه کند. بايد که از مردمی که زندگى تباه دارند، يا از صاحبان قدرت بپرهيزد؛ بايد که از جنس مخالف دوری گزيند. پس بايد که با مردم دوستانه برخورد کند؛ بايد همواره بياد داشته باشد که پديده‌ها از ترکيب و ائتلاف موجبات و احوال بار آيند، و با اين بينش، نبايد که مردم بدره را سرزنش يا ناسزا دهد، يا اشتباه آنها را به رخ بکشد، يا آنها را تحقير نمايد.

سوم، بايد که دل و اندیشه را آرام نگه دارد، بودا را پدر روحانى خود بداند، و ياران ديگر از اخوان بی‌خانمان را، که در سير و سلوک

معرفت باشند، معلم خود شمارد، و همه مردم را با روح رحمت عظیم بنگرد. پس، باید که همه را به یکسان بیاموزد.

چهارم، او باید که روح رحمت خود را مجال نمود دهد، تا هم چنانکه بودا را بود، این رحمت به نهایت در جلوه آید. بخصوص که او باید بگذارد تا روح رحمتش به کسانی که هنوز چندان نمی‌دانند که در پی معرفت روند، دمیده شود. باید بدان آرزو باشد که اینان جویای معرفت گردند، و آنگاه باید که با تلاش و از خودگذشتگی در پی این کار شود و آنان را به خود آورد و راه نماید.

## ۲

### پیروان عامه بودا

۱. چنانکه پیشتر بیان شد انسان باید که به گنجینه‌های سه گانه، یعنی بودا، دهرما و سنگها ایمان نهد، تا شاگرد و مرید بودا شود.

برای گرویدن به پیروان عامه بودا، انسان باید که ایمانی رخنه‌ناپذیر به بودا داشته، و به تعالیم او معتقد باشد، فرایض را بداند و بکار بندد، و باید که روح اخوت را در خود بیورود.

پیروان عامه بودا باید که از منهیات پنجگانه دوری جویند، که همانا نکستن جاندار، دزدی نکردن، زنا نکردن، سخن دروغ و فریب نگفتن، و از مسکرات پرهیز نمودن است.



فرايض أُخوت

مؤمنان نه فقط بايد که به گنجينه‌های سه گانه ايمان آورند و به نفس خود گرد اين منهيات پنجگانه نگردند، بلکه بايد تا آنجا که بتوانند ديگران، خاصه بستگان و دوستان خود را، در نگه داشت اين بایسته‌ها، ياری کنند و بکوشند تا ايمان تزلزل ناپذير به بودا، به دهرما و به سنگها را در درون آنان بيدار سازند، تا مگر آنها نیز از رحمت بودا بهره برند.

مؤمنان بايد که همیشه در ياد دارند که ايمان آنها به گنجينه‌های سه گانه و نگهداشت فرايض برای آنست که سرانجام بدین ممارست يارای نیل به معرفت را بيابند؛ پس، هر چند که در دنیای اميال بسر برند، بايد که ازدل نهادن به اين اميال بپرهيزند.

مؤمنان بايد که همواره در ياد داشته باشند که دير يا زود ناگزير از خانواده و خویشان جدا خواهند شد و از اين جهان تولد و مرگ در - خواهند گذشت؛ پس، روا نباشد که به چيزهای اين زندگی دل بندند؛ به جای آن بايد که اندیشه خود را بر جهان معرفت نهند، که در آن هيچ چيز گذرا و فانی نيست.

۲. مؤمنان اگر بخواهند که ايمانی صادق و خالص نسبت به تعاليم بودا در خود بيدار سازند، بايد که سعادتي ناب و رام را که از درونشان بر محيط و پيرامون آنها می‌تابد و فروغ و روشناييش به خود آنان باز- می‌درخشد، در دل و جانشان دريابند.

این دل و اندیشهٔ ایمان، گوهری پاک و اصیل است، همیشه بر سر صبر و مدارا باشد، هیچگاه به جدل برنخیزد، هرگز مایهٔ رنج و آزار دیگران نشود و همواره در هوای سه گنجینهٔ معنی، یعنی بودا، دهرما و سنگها است. چنین است که خوشدلی خود در جان اینان برجوشد، چندان که فروغ معرفت را در هر جا توانند یافت.

از آنجا که اینان به مایهٔ ایمان در آغوش بودا آرمیده‌اند، از داشتن فکر خودبین، از دل‌بستن به آنچه از دنیا دارند، به دور خواهند ماند و، از این رو، در زندگی روزانه‌شان ترس نشناسند، یا بیم ندارند که دیگران بر آنان خرده گیرند.

آنان را از اجل عاجل خود بیم نباشد، زیرا که به متولد شدن در سرزمین بودا ایمان دارند. اینان با ایمان به حقیقت و تقدس تعالیم بودا، می‌توانند اندیشه‌هایشان را آزاد و بی‌پروا به سخن آورند.

از آنجا که دل و اندیشهٔ اینان سرشار از شفقت و مهر برای همهٔ مردم است، تمایزی میان آنها نمی‌نهند، و با همهٔ یکسان رفتار می‌کنند، و چون دل و ذهنشان از خوش آمدن‌ها و بد آمدن‌ها آزادست، هر کار نیک آنها از روی صفا و داد و وداد و برایشان شادی بخش باشد.

اینان، خواه در سختی روزگار گذرانند یا در آسانی، ایمانشان هر روز فزاینده باشد. اگر آنان فروتنی را در خود بیورند، اگر تعالیم بودا

فرايض اُخوت

را ارج نهند، اگر پیوسته به راه بودا در کار و سخن باشند، اگر به هدایت خرد روند، اگر اندیشه‌شان چون کوه استوار و رخنه‌ناپذیر باشد، همواره در راه معرفت پیش روند.

و هر چند که اینان به زندگی دشوار و در میان مردمی بی‌راه و تباه‌اندیش ناچار باشند، باز اگر ایمان به بودا را در خود پیوروند، همگنان را به کار و کردار بهتر، رهنمون توانند شد.

۳. پس، آدمی باید که نخست شوق شنیدن سخن و تعلیم بودا را داشته باشد.

اگر او را بگویند که برای رسیدن به معرفت، باید که از میان آتش بگذرد، باید شیدای آن باشد که به درون آتش رود.

شنیدن نام بودا خوشنودی و رضای باطن دهد، و این سعادت ارزش گذشتن از میان دنیایی از آتش را دارد.

اگر آدمی پیروی از تعلیم و سخن بودا را بخواهد، نباید که خودبین یا دریند خواهش نفس باشد، باید که حس نیک‌خواهی به یکسان برای همه مردم را در دل پیورود؛ آدمی باید آنان را که سزاوار ارجند، قدر نهد؛ انسان باید کسانی را که شایسته خدمت داشتن هستند، خدمتگزار باشد و با همه یکسان به مهر رفتار نماید.

بدینسان، اُمّت بودا باید که نخست دل و اندیشه خود را بیورند و به آنچه دیگران کنند، از راه به‌در نشوند و آشفته نگردند. بدین شیوه، آنان تعلیم بودا را دریابند و آنرا در کار آرند، نه بر دیگران حسد برند، نه از دیگران تأثیر پذیرند، و نه به راه‌های دیگر اندیشند.

آنانکه به سخن و تعلیم بودا ایمان ندارند، کوتاه‌بین، و در نتیجه پریشان‌فکرند. اما آنها که به تعالیم بودا ایمان نهاده‌اند، به خرد والا و رحمت عظیم، که همه چیز را فرا می‌گیرد، باور دارند و، به مایه این اعتقاد، به چیزهای خرد و ناچیز، آشفته نگردند.

۴. آنان که سخن بودا را بشنوند و دریابند، بدانند که زندگیشان گذرا است و تن ایشان همانا آمیزه‌ای از رنج‌ها و مایه همه پلیدی‌ها؛ از این رو به اینها دل نبندند.

در همان حال، آنان در نگهداشت تن خود کوتاهی روا ندارند، نه آنکه بخواهند از لذات خاکی تن بهره‌مند شوند، بلکه از آنرو که تن آنها اینک برای دریافتن خرد و در انجام رسالت ایشان در نمودن طریقت به دیگران، بایسته است.

اگر آنها تن خود را خوب نگاه ندارند، دیر نتوانند زیست. چون اینان زندگی بلند نیابند، نتوانند که سخن بودا را خود در کار آورند، یا

به ديگران برسانند.

آن كس كه بخواهد از رودخانه‌اي بگذرد، تخته شناوري را كه بر آن بايد نشست، درست نگاه مي‌دارد. كسي كه سفرى دراز در پيش داشته باشد، در تيمار اسب خود نيكو بكوشد. پس اگر آدمي بخواهد كه به معرفت برسد، بايد كه تن خود را درست بدارد.

آنان كه مريدان بودا هستند بايد جامه‌اي در بركنند كه تن آنها را از شدائد گرما و سرما نگاهدارد، و جاهاي ناديدني آنها بپوشاند، اما نبايد كه رخت را براي زينت بپوشند.

ياران بودا بايد كه خوراك بگيرند و تن را بدان تغذيه نمايند، تا بتوانند سخن بودا را بشنوند، و دريابند و بيان دارند، اما نبايد كه فقط براي لذت بخورند.

مريدان بودا بايد كه در سراي معرفت زيست كنند، تا از رهنان هواهاي دنيوي و از توفان‌هاي سخن تباه، ايمن باشند، و بايد كه از اين خانه براي مقصود اصلي استفاده كنند، نه براي نمودن يا نهفتن كارهاي خودخواهانه.

پس، آدمي بايد كه ارزش چيزها را بشناسد و آنها را فقط در راه معرفت و طريقت بكار آرد. او نبايد كه از سر خواهش نفس، چيزها را از آن خود سازد، يا به آنها دل بندد، بلكه تعلق او بايد فقط براي کاربرد و بهره اشياء در رساندن سخن بودا به ديگران باشد.

پس، باید که اندیشهٔ او همواره، به هنگام زیستنش با خانواده نیز، در تعلیم بودا سیر کند. او باید که با سری پر خرد و دلی پُر مهر در حال دیگران بنگرد، و به هر راه بکوشد تا ایمان را در جان آنان بیدار سازد.

۵. عامهٔ پیروان سنگهای بودا باید که درس‌های زیر را هر روز بخوانند: پدر و مادر را چگونه خدمت نمایند، با زن و فرزند خود چگونه زیست کنند، بر خویشان خود چگونه چیره باشند، و بودا را چگونه خدمت نمایند.

برای خدمتگزار بودن به پدر و مادر به نیکوترین وجه، پیروان بودا باید که مهر وزریدن به همهٔ جانداران را بیاموزند. برای خوش زیستن با زن و فرزند، باید که آنان از شهوت و راحت‌طلبی و تن‌بارگی پرهیزند.

پیروان بودا به شنیدن نغمهٔ زندگی خانوادگی، نباید که موسیقی دلنشین‌تر سخن بودا را از یاد ببرند، و هنگام زیستن در حصار و سرپناه خانه، باید که به هر فرصت در پی پناهگاه امن‌تر سیر و سلوکِ ذن باشند، که دانایان در گریز از همهٔ ناپاکی‌ها و آشوب‌ها در آنجا پناه می‌یابند.

عامهٔ پیروان بودا به هنگام تقدیم صدقات باید که آزارا یکسره از دل‌هایشان بزایند؛ آنگاه که خود در میانهٔ انبوه مردمند اندیشه‌هایشان باید که در حضور و صحبت دانایان باشد؛ چون با نکبتی روبرو شوند، باید که فکر را آرام و دل را باز نگه دارند.

فرايض اُخوت

چون آنها به بودا پناه آرند، باید که به خرد او ملتجی شوند.

چون آنها به دهرما پناه آرند، باید که جویای حقیقت آن، که چون اقیانوسی بی‌کران از خرد است، گردند.

آنگاه که آنان به سنگها روی آرند، باید که یاری و صحبت آرام‌بخش آنرا، خلل نیافته از سود و سودای خودخواهانه، بجویند.

پیروان بودا هرگاه که جامه پوشند باید در یاد آورند که ردای نیکی و فروتنی نیز بر قامت خود راست کنند.

چون که آنها آسایش خود را خواهند، باید که همهٔ آز و خشم و جهل را از جان و اندیشه‌شان به دور ریزند.

هرگاه که سربالایی راهی را به سختی بیمایند، باید چنان انگارند که همان راه به معرفت است که آنها را از هوا و پندار دنیا درگذراند. هرگاه که آنان به راهی آسان و هموار روند، باید که از این آسانی و روانی بهره گیرند و در سوی بوداگری هرچه پیش‌تر روند.

آنان چون پلی را ببینند، باید که آرزو دارند که پل سخن بودا را بسازند، تا مردم از آن بگذرند.

آنان چون به مردی اندوهگین رسند، باید که بر تلخی این گردونِ گردان، زاری کنند.

آنها چون مردی آزمند ببینند، باید که بسی شوق و آرزو نمایند که از پندارهای این زندگی آزاد مانند، و غنای راستین را که همان معرفت است دریابند.

آنها هرگاه که خوراکی خوشگوار ببینند، باید که نفس خود را بپایند؛ و به دیدن غذائی بدمزه، باید آرزو دارند که از هرگز به دل‌هایشان باز نگردد.

در روزهای سوزانِ تابستان، آنها باید آرزو نمایند که از شراره‌ی امیال دنیوی دور مانند، و خنکیِ دلپذیر معرفت را بیابند. در سرمایِ توان‌فرسای زمستان، آنها باید که به گرمیِ رحمت عظیم بودا بیندیشند.

به هنگام خواندن دعاها و سخنان آسمانی، باید بر آن باشند که این سخنان را از یاد نبرند، و در پی آن شوند که این تعالیم آسمانی را به کار بندند.

آنها چون به بودا بیندیشند، باید از ته دل آرزو کنند، که آنان را دیده‌ی بصیرتی چون بودا باشد.

شب به هنگام خفتن، باید آرزو نمایند تا مگر تن و زبان و اندیشه‌ی آنها پاک و صافی شود؛ و چون به بامداد بیدار گردند، باید نخست آرزو دارند که مگر آن روز دل و اندیشه‌شان چنان روشن باشد که همه چیز را دریابند.



۶. آنها که پیرو تعالیم بودا باشند، چون بدانند که سرشت هر چیز همان «بی اصل بودن» است، چیزهایی را که به زندگی آدمی راه می‌یابد، سرسری نگیرند، با آنها چنانکه باید و بجا برخورد کنند و بکوشند تا آن چیزها را اسباب و ابزار رسیدن به معرفت سازند.

آنها نباید چنین انگارند که این دنیا پوچ است و همه سرگستگی، و جهان معرفت پر از معنی و صلح و صفا. به جای این اندیشه، آنها باید که در همه چیز این دنیا جويا و آزمای معرفت باشند.

اگر آدمی با چشمان آلوده و تیره از جهل به این دنیا بنگرد، آنرا پر از ناسازگاری خواهد یافت؛ اما اگر با خرد روشن به آن نگاه کند، آنرا جهان معرفت بیند، که هست.

حقیقت اینست که همانا يك جهان بیش نیست، نه آنکه دو جهان باشد - یکی تهی و دیگری همه معنی، یا یکی خوب و دیگری بد. مردم چنان پندارند که دو جهان باشد، و این انگار از ذهن تمایزاندیش آنها است.

اگر که مردمان بتوانند خود را از تمایزنگری‌ها آزاد سازند، و اندیشه خویش را به نور خرد روشن دارند، آنگاه همان يك جهان را خواهند دید، که در آن همه چیز را حکمت و معنی باشد.

۷. آنانکه به بودا ایمان دارند، جلوهٔ پاکِ وحدت کائنات را در همه چیز بیابند، و با این شناخت، به همه کس احساس مهر نمایند و با فروتنی در پی خدمت به همهٔ مردم باشند.

پس، مؤمنان به بودا باید که دل و اندیشه را از خودنگری و کبر پاک سازند و فروتنی، ادب و شوق خدمت (به خلق) را در جان بیورند. دل و اندیشهٔ آنان باید که چون خاکِ حاصلخیز باشد، که هر گیاه و نبات را یکسان بیورند، بی‌گله و شکوه‌ای آمادهٔ خدمت باشد، بردبارانه هر چیز را تاب آورد، همواره شور و شوق دارد، و بالاترین خوشی را در خدمت به همهٔ مردم بی‌نوا، با نشاندن نهالِ تعالیم بودا در دل و اندیشهٔ آنان، جوید.

چنین است که اندیشه‌ای که با بینوایان بر سر رحمت باشد، آنان را چون مادر شود، همهٔ مردم را حرمت نهد، همه را چون دوستان خود بیند، و آنان را چون پدر و مادر خویش ارج نهد.

پس، هر چند که شاید هزاران کس باشند که پیروان بودا را خوش نداشته باشند و از آنها کینه در دل بیورند، اما آسیبی به آنها نمی‌توانند رسانند، چرا که اثر بداندیشی آنان چون قطره‌ای زهر است، که در اقیانوسی پهناور فرو چکد.

۸. يك پیرو عامی بودا، با مِلکاتِ یادآوردن، اندیشه کردن و شکر-گزاردن (ذکر و فکر و شکر) به سعادت خود دل شاد شود. او به این شناخت برسد که ایمان او همانا رحمت بودا است که از بودا به او عطا

شده است.

در گل و لای هواهای دنیوی، بذر ایمان نتوان یافت، اما به برکت رحمت بودا بذر ایمان را آنجا توان کاشت، و این بذرها اندیشه را صفا بخشد، چندانکه دل آدمی ایمان به بودا را دریابد.

چنانکه گفته شد، درخت خوشبوی چندانها در جنگل درختان إراندایا بار نیاید. بدین سان، بذره‌های ایمان به بودا نیز در دل پندار نروید.

اما واقع آن است که گل شادی در آنجا می‌شکفتد، پس دریابیم که هرچند که شکفتن‌های این گل در دل پندار است، ولی خود در جایی دیگر ریشه دارد، یعنی که ریشه‌اش در جان و دل بودا است.

چون يك پيرو عامی بودا اختیار از کف دهد، گرفتار غبطه و حسد و کینه و مایه آزار مردم شود، زیرا که در این حال دل و اندیشه او از آز و خشم و جهل انباشته است. اما هرگاه او سوی بودا باز گردد، بودا را خدمتی بیشتر و بهتر از آنچه وصف شد، خواهد نمود. راستی را که این معنی در هیچ بیان نگنجد.

# فصل دوم

## رهنمود عملی

### طریقت راستین زندگی

۱

#### زندگی خانوادگی

۱. این تصور نادرست است که تیره روزی از شرق یا از غرب می‌آید؛ این حال‌ها از دل و جان خود انسان مایه می‌گیرد. پس نابخردی باشد اگر که خود را برای راندن نگون‌بختی‌ها که از دنیای بیرون روی آورد آماده سازیم، اما دل و اندیشه و درون خویش را بی‌حصار و مهار رها کنیم.

رسمی از روزهای باستان برجا است که مردم هنوز بدان پای‌بندند. آنها چون که بامداد از خواب برخیزند، نخست دست و رو شویند و آب در دهان بگردانند، و آنگاه رو به شش جهت دعا و نیایش گویند - به شرق، به غرب، به شمال، به جنوب، به بالا و به پائین - و آرزو کنند که بدبختی از هیچ سو به آنها رو نیاورد، و روزی پر صلح و صفا داشته باشند.

اما سخن و تعلیم بودا پیامی دیگر دارد. بودا ما را می‌آموزد که باید رو به شش سوی حقیقت نیایش کنیم، و نیز آن‌که، باید به خرد و تقوی رفتار نماییم، تا از این راه تیره‌روزی‌ها را از خود دور داریم.

در نگاهبانی دروازه‌های شش جهت، مردمان باید که پلیدی

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

«چهار تبه کاری» را بزدايند، «چهار بدانديشى» را جلوگیرند و «شش روزن» را که مایه از دست رفتن ثروت است، پر کنند.

«چهار تبه کاری» همانا کشتن، دزدی، زنا کردن و ناراستی است.

«چهار بدانديشى» همانا، آزه، خشم، جهل و ترس است.

«شش روزن» که ثروت را بر باد دهند، همانا میل به باده نوشی و مست شدن و نابخردی کردن، شب زنده داری و هوش باختن به هرزگی، غرقه شدن در خوشگذرانی در مجالس نمایش و موسیقی، قماربازی، آمیختن با همنشین بد، و از یاد بردن مسؤولیت‌های خویش، هستند.

با زدودن این چهار تبه کاری، با کنار ماندن از این چهار بدانديشى، و پر کردن این شش روزن ثروت بر باد ده، مریدان بودا به نیایش شش سوی حقیقت می‌ایستند.

اینک ببینیم که این شش سوی حقیقت کدامند. در این سوی‌ها، شرق همانا به منزله طریقت والدین و فرزند، جنوب به منزله طریقت معلم و شاگرد، غرب به منزله سوی زن و شوی، شمال به منزله میانه دوست با دوست، پایین به منزله سوی خدمتکار و کارفرما و بالا به منزله پیوند بودا و شاگردان اوست.

فرزند باید که پدر و مادر خود را حرمت نهد و هر آنچه را که بر او فرض است، در حق آنان به جای آرد. او باید که والدین را خدمت نماید، آنان را در کارها کمک کند، در حفظ دودمان بکوشد، دارایی خانواده را نگه دارد، و پس از درگذشت پدر و مادر، آیین یادبود آنان را برگزار نماید.

پدر و مادر باید که پنج کار در حق فرزندان انجام دهند: - از تبه کاری بپرهیزند، برای آنان نمونه نیک کرداری باشند، فرزندان را از تعلیم و تربیت بهره‌مند سازند، برای آنان ترتیب زناشوئی دهند، و ثروت خانواده را به هنگام به آنان واگذارند. اگر والدین و فرزندان بر این اصول بروند، خانواده همواره در صلح و صفا خواهد زیست.

شاگرد باید هر بار که معلم وارد می‌شود به احترام برخیزد، او را خدمت نماید، فرموده‌هایش را بخوبی انجام دهد، در تقدیم پیشکشی به او فروگذار ننماید، و به تعلیمش، به ادب، گوش فرا دارد.

معلم نیز باید که در برابر شاگرد منش درست در کار دارد، و رفتارش برای او نمونه باشد؛ باید آنچه را که آموخته است به درستی به شاگرد یاد دهد؛ باید که روش نیکو در تعلیم به کار برد، و شاگرد را برای نیل به مدارج بالا آماده سازد؛ و نباید که در دور داشتن شاگردش از بدی‌ها از هر راه ممکن فروگذار نماید. هرگاه معلم و شاگرد این اصول را در کار دارند، و داد و پیوندشان بر جای خواهد بود.

شوهر باید که با زن خود به احترام، ادب و دوستی رفتار نماید. او باید که خانه‌داری را به زن واگذارد و گاه به نیازهای او، مانند تهیه

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

وسایل خانه، برسد. زن نیز باید که رنج خانه‌داری را به جان بخرد، خدمتکاران را به درایت اداره نماید، و تقوای خود را، چنان که بایسته یک زن خوب و فرمانبر و پارساست، نگهدارد. زن نباید که درآمد شوهر را به هدر دهد، و باید که در اداره و تدبیر منزل درستکار و وفادار باشد. هرگاه زن و شوی این اصول را در کار دارند، خانه و خانواده‌ای خوشبخت خواهند داشت، و هیچ بگومگویی میانشان نخواهد افتاد.

آداب دوستی آنست که باید مهر دو جانبه میان دوستان باشد، و هر کدام بکوشند تا آنچه را که دیگری نیاز دارد برآورند و او را از خود بهره‌مند سازند و در این راه همیشه سخن به و داد و صدق گویند.

انسان باید که دوستش را از بد راه شدن به دور دارد، مال و دارائی او را صیانت کند، و در سختی و گرفتاری او را یار باشد. اگر دوستش را تیره‌روزی پیش آید، باید که او دست یاری دهد و نیز، اگر باید، به خانواده‌اش کمک کند. بدین راه، دوستی آنان بر جای بماند و خوشی آنها از این و داد و الفت روزافزون باشد.

کارفرما در رفتار با خدمتگزار و اجیر خود باید که پنج چیز را پیش چشم دارد؛ باید کاری به او واگذارد که در توانش باشد، در برابر کار به او مزد درست دهد، هنگام بیماری دلسوز او باشد، خوشی‌هایش را با او سهیم گردد، و راحت و فراغت بایسته به او بدهد.

خدمتگزار و مزدبگیر باید که پنج چیز را در کار دارد. او باید که

بامداد پیش از مخدوم خود از خواب برخیزد، و شامگاه پس از او به بستر رود، همواره صادق باشد، رنج را بر خود هموار دارد و کارش را درست انجام دهد، و بکوشد که مایهٔ بدنامی مخدوم خود نشود. اگر به این قواعد رفتار شود، خادم و مخدوم را صلح و صفا در بین خواهد بود، و بگومگویی میانشان نخواهد افتاد.

مرید بودا باید بنگرد که خانوادهٔ او تعالیم بودا را انجام دهند. اینان باید که دربارهٔ معلم بودائی خود حرمت و توجه داشته باشند، با او به ادب رفتار نمایند، به تعالیم او گوش فرا دهند و آنرا در کار آورند، و همواره به او پیشکشی تقدیم نمایند.

معلم سخن بودا نیز خود باید که این تعالیم را به درستی بفهمد، تعبیرهای نادرست را نپذیرد و به تأویل‌های خوب تکیه کند، و بر آن باشد که مؤمنان را به راهی راست و هموار هدایت نماید. چون خانواده‌ای در این راه رود، و سخن و تعلیم حق را کانون زندگی خود سازد، خوشدل و کامیاب باشد.

آنکس که به شش جهت درود می‌گوید، نیایش او برای آنست که از تیره‌روزی‌های بیرونی دور ماند. این نیایش او به شش سوی حقیقت، از آن رو است که مراقب حال خود باشد، و نگذارد که تباهی‌ها در دل و اندیشهٔ او درآید.

۲. هر کس باید که در آشنایان خود بنگرد و بشناسد که با کدامیک آنها باید بیامیزد و با کدامین نباید نشست و برخاست کند.



رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

کسانی که آدمی نباید با ایشان بیامیزد، آنها را که آزمند، زبان-باز، چاپلوس و اسراف‌کار باشند.

کسانی که آدمی باید با ایشان معاشرت کند همانا مردم یاری-رسان و آنهایی هستند که خواهان سهم شدن در خوشی‌ها و رنج‌ها با دیگرانند، آنانکه اندرز نیک دهند و آنها که دلِ مهربان دارند.

یک دوست واقعی، همانا کسی که انسان با او معاشرت سالم تواند داشت، همیشه می‌کوشد تا به راه درست بماند، همواره نگران آسایش دوست خود باشد، به هنگام سختی و بی‌نوابی او را دل‌داری دهد، به روز نیاز-دست یاری به سویش بگشاید، راز او را نگاه دارد، و همیشه او را رهنمود نیکو دهد.

پیدا کردنِ چنین دوستی دشوار است؛ و، از این رو، انسان باید سخت بکوشد که خود چنین دوستی برای دیگران باشد. هم‌چنان که آفتابِ خاکی حاصل‌خیز را گرم کند، دوست خوب نیز به مایه‌کردارهای نیک خود در اجتماع بدرخشد.

۳. فرزند را جبران مهرِ بی‌دریغ پدر و مادر محال است، هر چند که سال‌ها و سال‌ها، تا یکصد سال، مادر را بر دوش راست و پدر را بر دوش چپ بنشانند و ببرد.

اگر هم از فرزند برآید که پیوسته، تا یکصد سال تن پدر و مادر را در سدر و گلاب بشوید، والدین را چون پسری که همه آرزویش را

دارند خدمت کند، آنان را بر تخت نشاند، و همه تجملات دنیا را برایشان فراهم سازد، باز نخواهد توانست، چنانکه باید، حق نعمتی را که مدیون آنهاست بگذارد.

اما اگر فرزندی پدر و مادرش را به بودا رهنمون شود و تعالیم بودا را برایشان بگوید و آنان را وادارد تا طریق خطا را بگذارند و راه صواب در پیش گیرند، آنان را راه نماید تا آزا یکسره از دل بزدایند و خوشی احسان و ایثار را دریابند، آنگاه بیش از حق نعمتشان به آنها خدمت کرده است.

برکت بودا در خانه‌ای آشیان کند که در آنجا والدین، معزز و ارجمند داشته شوند.

۴. خانواده جایی است که در آن اندیشه‌ها با هم رویاروی شوند. اگر این دل‌ها و اندیشه‌ها همدیگر را دوست بدارند، آن خانه به زیبایی و لطف گلستانی باشد. اما اگر این اندیشه‌ها از تجانس با هم دور شوند، این ناهمسازی به توفانی می‌ماند که گلستان را به تاراج ویرانی دهد.

چون ناسازگاری در خانواده کسی پیدا شد، او نباید که بر دیگران سرزنش آورد و، به جای آن، باید که دل و اندیشه خود را بر رسد، و راه صواب در پیش گیرد.

۵. روزگاری مردی بود که ایمانی استوار داشت. او در جوانی پدر را از دست داد و زندگی را با مادر به خوبی گذراند و بزرگ شد؛ پس همسری گرفت.

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

در آغاز، آنها زندگی خوشی با هم داشتند تا آنکه، بر اثر سوء تفاهم کوچکی، میان عروس جوان و مادر همسر او تیرگی افتاد. این بیزاری روزافزون شد چندانکه مادر از پیش عروس و داماد رفت تا به سی خود تنها بسر برد.

پس از رفتن مادر، زن و شوهر جوان دارای فرزندی شدند. مادر پسر از زبان این و آن شنید که عروسش گفته است: «مادر شوهرم همیشه مرا آزار می‌داد و تا او با ما زندگی می‌کرد روز خوشی ندیدیم، اما همانکه از اینجا رفت این نیک‌بختی بر ما رسید.»

این حکایت مادر را خشمگین ساخت و گفت: «اگر تا مادر شوهر از خانه رانده شد، نیک‌بختی به آنجا رو آورد، پس اینک کارها به مراد شده است! انگاری که دین و داد ازین جهان رفته است.»

آنگاه مادر فریاد برآورد که: «اکنون باید که برای این دین و داد - مجلس یادبود بگذاریم» و دیوانه‌وار به گورستان دوید، تا آن رفته را به خاک سپارد.

فرشته‌ای که حکایت را شنید، بر این مادر نمایان شد و کوشید، تا او را بر سر عقل آورد، اما سود نداشت.

پس فرشته به آن مادر گفت: «حال که چنین است، ناگزیرم که

آن مادر و فرزند را بسوزانم و از میان بردارم. آیا تو به این خرسند خواهی شد؟»

آن مادر به شنیدن این سخن به اشتباه خود پی برد، از خشم آوردنش پوزش طلبید، و از خدا خواست که نوزاد و مادرش را سلامت دارد. در این حال آن همسر جوان و شوهرش نیز متوجه رفتار ناروای خود با مادر پیر شدند و به جستجویش به گورستان شتافتند. آن فرشته آنان را با هم آشتی داد و از آن پس چون خانواده‌ای خوشبخت با یکدیگر روزگار بسر بردند.

پارسایی هیچگاه برای همیشه از میان نرود مگر آنکه آدمی خود آن را باز پس راند. باشد که دین و داد چند گاهی جلوه ننماید، اما در واقع هیچگاه از بین نرود. آنگاه که دین و داد، از میان رفته نماید، از آنست که آدمی زهت دل و جان خود را از دست داده است.

اندیشه‌های ناساز، بسا که فاجعه بار آورد. يك سوءتفاهم جزئی باشد که به تیره‌روزی گران بینجامد. از این آفت بخصوص در زندگی خانواده باید دوری گرفت.

۶. در معاش خانواده، تأمین هزینه‌های روزانه بایسته نهایت دقت است. هر عضو خانواده باید که چون مورچگانِ پر همت و زنبوران همیشه در کار، سخت‌کوشی نمایند. هیچ يك از افراد نباید که به کار و رنج دیگران تکیه کند، یا چشم به احسان آنها داشته باشد!

از سوی دیگر، آدمی نباید که سود و یافته خود را، همه از آن خود داند. باید که بخشی از آن را با دیگران سهیم شود و بخشی از

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

آن را برای روز مبادا کنار گذارد، بهره‌ای از آن را برای نیازهای جامعه و ملت دهد؛ و سهمی از درآمد نیز باید وقف نیازهای معلمان و مربیان روحانی شود.

آدمی باید همیشه در یاد دارد که هیچ چیز را در جهان نمی‌توان به طور یقین «مال من» دانست. آنچه که نصیب کسی شده، در نتیجه ائتلاف موجبات و احوال به دست او رسیده است؛ او همان چند صباحی آنرا تواند داشت، پس، نباید که آن یافته را به راه خودخواهی یا در کارهای بی‌ارزش بگذارد.

۷. هنگامیکه سیاماواتی، ملکه و همسر اودیانا شاه، پانصد جامه به آناندا تقدیم کرد، آناندا این پیشکش را با خوشنودی بسیار پذیرفت. پادشاه چون از این داستان شنید، به آناندا گمان ناراستی برد، پس نزد آناندا رفت و ازو پرسید که با این پانصد جامه چه می‌خواهد بکند.

آناندا پاسخ داد: «ای پادشاه، بسیاری از برادران تن‌پوش ژنده و فرسوده دارند. می‌خواهم که این جامه‌ها را میان این برادران بخش کنم.»

« با جامه‌های کهنه چه خواهید کرد؟»

« از آنها رویه تشك خواهیم ساخت.»

« رویه‌های تشك کهنه را چه کار خواهید کرد؟»

« آنها را روکش بالش می‌کنیم.»

« با روبالشی‌های کهنه چه خواهید کرد؟»

« از آنها زیرانداز می‌سازیم.»

« زیراندازهای کهنه را چه می‌کنید؟ »  
« آنها را برای خشک کردنِ پا به کار می‌بریم. »  
« پا خشک کن‌های کهنه را چه کار می‌کنید؟ »  
« آنها را برای زمین پاک کردن می‌گذاریم. »  
« زمین روب‌های کهنه را چه می‌کنید؟ »  
« ای پادشاه، آنها را ریز ریز می‌کنیم، و مانند کاه در گِل می‌زنیم  
و با آن گِل، دیوارهای خانه را روکش می‌کنیم. »  
هر چیزی که به ما داده شود، باید با توجه شایسته در جایی  
سودمند بکار رود، زیرا که این چیزها «مال ما» نیست و همان چندگاهی  
به ما سپرده شده است.

## ۲

### زندگی زنان

۱. زنان بر چهار گونه‌اند: زنانی که به کم‌ترین مایه‌ای خشمگین  
شوند، زنهایی که طبع مُتَلَوَن دارند، زنان آزمند که به خوشبختی  
دیگران حسد ورزند، و زنهایی که مهر و عاطفه به دیگران و به نیازهای  
آنان ندارند، از دسته اول به شمار روند.  
زنانی که به خرده‌ترین چیزها از جای به در شوند، زنانی که رأی  
گردان و آزمند باشند، اما به خوشبختی همگان حسد نبرند و درباره  
نیاز و خواسته دیگران عطفوت دارند، در زمره دومین گروهند.  
زنانی که وسعت نظر بیشتر دارند و زیاد به خشم در نیفتند،  
زنهایی که بدانند چگونه اندیشه از راه مهار سازند اما نتوانند دل را از

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

احساس حسد دور دارند، و مهر و عاطفه دربارهٔ نیازهای دیگران ندارند، از گروه سوم باشند.

زنانی که وسعت نظر دارند، زنانی که بتوانند در برابر احساس و انگیزهٔ آزتاب آورند و آرامش دل را نگه دارند، زنهایی که به خوشبختی دیگران حسد نبرند، و آنها که دلسوز دیگران باشند، از گروه چهارمند.

۲. هنگامی که زن جوان به خانهٔ شوی می‌رود، باید که با خود چنین پیمان بندد: «من باید که پدر و مادر همسرم را حرمت نهم و خدمت نمایم. نعمتهایی که ما داریم همه از آنهاست، و آنان حامیان فرزانهٔ ما باشند، پس باید که با احساس سپاس در خدمت به آنها بکوشم و آماده باشم که هرگاه بتوانیم ایشان را یاری کنیم.

«باید که معلم همسرم را ارج نهم، زیرا که او تعلیم مقدسی به همسرم داده است و بی‌هدایت این تعلیم آسمانی، ما زندگی انسانی نتوانیم داشت.

«باید که اندیشهٔ خود را پیروم تا یارای شناخت همسرم را بیابم و بتوانم او را در کارش کمک کنم. هرگز نباید که به علایق او بی‌اعتنا باشم، و چنین نپندارم که این کارها با او باشد، نه من.

«باید که طبع و توان و ذوق هر یک از خدمتگاران خانواده را بررسی کنم و به لطف و مهر، مراقب حال آنان باشم. درآمد همسرم را

اندوخته سازم و آن را به پای هر هوسی هدر ندهم.

۳. رابطه زن و شوهر، فقط بر پایه مصلحت آنها تنظیم نشده است. اهمیت این مناسبات بسی بیش از محض آمیزش دو تن در يك خانه است. زن و شوی باید که با بهره‌وری از الفت و پیوندشان، یکدیگر را در پروردن دل و اندیشه خود به تعلیم و سخن آسمانی، یاری دهند.

وقتی يك زوج پیر، که آنها را «زن و شوهر نمونه» می‌خواندند، نزد بودا آمدند و پرسیدند: «ای قدیس، ما به سابقه الفت و آشنایی که از کودکی میانمان بود، ازدواج کردیم، و آسمان خوشبختی ما هیچگاه ابر تیرگی ندیده است. از سر مرحمت ما را بگویی، که آیا باشد که در زندگی آینده‌مان باز با هم زناشوئی کنیم؟»

بودا آنان را چنین فرزانه پاسخ داد: «اگر شما هر دو به يك اندازه ایمان دارید، اگر شما هر دو به يك راه سخن تعلیم را دریافته‌اید، اگر هر دو به يك روش احسان نمایید، و اگر هر دو خرد یکسان دارید، پس در زندگی آینده‌تان دل و اندیشه همانند خواهید داشت.»

۴. سوْجاتا، همسر جوانسال، پسر ارشد آنها پیندادا، بازرگان ثروتمند، سری پرغرور داشت، دیگران را حرمت نمی‌نهاد و به امر شوهرش و پدر و مادر او گوش نمی‌داد و، به این مایه، ناسازگاری در خانه روی نمود.

روزی آن وجود مبارک به دیدن آنها پیندادا آمد، و این حال را



رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

دریافت. او عروس جوان یعنی سوجاتا را نزد خود خواند و به مهر با او به گفتگو پرداخت، و گفت:

«سوجاتا، زنان هفت گونه‌اند. یکی همسری باشد بسان يك آدمکش. چنین زنی دل و اندیشه ناپاک دارد، شوهر را حرمت نهد، و در نتیجه، دل به مرد دیگر دهد.

«دیگر همسری است که به دزد مانند. چنین زنی هرگز به رنج شوهر در کار پی نبرد، و همان در اندیشه تجمل پرستی خود باشد. این زن دسترنج شوهر را در راه ارضای هوس خود هدر دهد، و با این کار، در واقع مال او را بدزد.

«دیگر، همسر سلطه‌جوست، که چون صاحب کار باشد. با شوهر درشتی کند، به خانه‌داری نرسد و همواره شوهر را با سخنان سخت، ناسزا و آزار دهد.

«دیگر همسری است که چون يك مادر باشد. او از شوهر چنانکه از کودکش پرستاری کند، از او چنان نگاهداری و حمایت نماید که مادری پسرش را، و در اندوختن و خرج درآمد او ملاحظه‌کار است.

«دیگر همسری باشد به مانند يك خواهر. او به شوهر وفادار است و بسان خواهری، به نرمی و فروتنی، مرد را خدمت کند.

«دیگر همسری است که چون يك دوست باشد. او بکوشد تا

شوهر را چنانکه گویی دوستی است که پس از سال‌ها باز آمده، خوشحال دارد. چنین زنی فروتن باشد و رفتارش بجا و درست است و شوهر را ارج بسیار نهد.

«سرانجام، گونه هفتم از زنان، همسری باشد چون يك خدمتگار. او شوهر را به خوبی و وفاداری خدمت نماید، او را حرمت نهد، اوامرش را انجام دهد، برای خود چیزی نخواهد، نه احساس ناخوشایندی در سینه، و نه رنجشی در دل دارد، و همواره در اندیشه و تلاش شاد ساختن شوهر باشد.»

آن وجود مبارك پرسید: «سُوجاتا، تو از زمره کدام يك از این همسرانی، یا می‌خواهی از کدام نمونه باشی؟»

او به شنیدن سخن آن وجود مبارك، از رفتار گذشته خود شرم آورد و پاسخ داد که می‌خواهد زنی از نمونه گروه هفتم، یعنی همسر خدمتگارگونه باشد. او منش خود را برگرداند و یار و مددکار شوهر گشت، و آن دو با هم در پی معرفت شدند.

۵. امراپالی، يك زن بدکاره ثروتمند و معروف در وایسالی بود و بسیاری فاحشه جوان و خوش بر و رو را نگه می‌داشت. او نزد آن وجود مبارك رفت و از بودا خواست تا او را سخنی نیکو بیاموزد.

آن وجود مبارك پاسخ داد: «امرپالی، دل و اندیشه يك زن به سادگی آشفته و بدراه می‌شود. زن خیلی آسان‌تر از مرد به راه امیال خود می‌رود، و دل به حسد می‌سپارد.

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

«پس، دنبال کردنِ طریقت والا برای زن دشوارتر باشد. خاصه دربارهٔ زنِ جوان و زیبا چنین است. باید که تو با چیره شدن بر شهوت و وسوسهٔ نفس، در سوی طریقت والا گام نهی.»

«امراپالی، باید بدانی که جوانی و زیبایی همیشه نپاید، و بیماری و پیری و درد و رنج در پی است. شوق ثروت و آرزوی عشق انگیزه‌هایی است که زن را در گیرد، اما، امراپالی، این حال‌ها گنجینه‌های پایدار نباشند. معرفت همانا گنجینه‌ای است که ارزنده و گرانبها بماند. فرتوتی و بیماری از پی برنایی آید؛ جوانی به ناچار جای خود را به پیری سپارد؛ و زندگی به مرگ انجامد. باشد که آدمی ناگزیر از آن کس که دوست دارد جدا شود، و با آنکه دوست ندارد زندگی کند؛ شاید آدمی آنچه را که از دیرباز آرزو داشته است، نیابد. این قانون زندگیست.»

«آنچه که آدمی را حفظ می‌کند و آرامش پایدار می‌بخشد، همانا معرفت است. امراپالی، باید که بی‌درنگ در پی معرفت شوی.»

آن زن سخن بودا را پذیرفت، شاگرد او شد، و باغ زیبای خود را براه احسان به اخوت پیش‌کش نمود.

۶. در راه وصول به معرفت، تمایزی میان زن و مرد نباشد. هرگاه زنی عزم کند که در پی معرفت رود، قهرمان طریقت راستین خواهد شد.

ملیکا، دختر پراسناجیت شاه و بانوی ایودهیا شاه، چنین قهرمان زنی بود. او به سخن آن وجود مبارک ایمان استوار داشت و در پیشگاه او ده پیمان زیر را با خود بست:

«ای قدیس، از انجام فرمان‌های آسمانی فروگذار نخواهم نمود، تا آنکه معرفت را دریابم؛ رفتارم با بزرگتر از خود غرورآمیز نخواهد بود؛ با هیچ کس خشمگین نخواهم شد.

«به دیگران حسد نخواهم برد، یا بر دارایی و ثروت آنها غبطه نخواهم خورد؛ دل و اندیشه و نیز رفتارم را از خودخواهی دور خواهم داشت؛ خواهم کوشید تا هر آنچه را که بدست آرم به راه شاد ساختن بی‌نویان نهم و این چیزها را برای خود نیندوزم.

«همه مردم را به ارجمندی پذیرا خواهم شد، به آنان آنچه را که نیاز دارند، خواهم داد، و با آنها به مهر سخن خواهم گفت؛ ملاحظه حال ایشان را خواهم داشت، نه مصلحت خویش را؛ و خواهم کوشید تا با یکسان نگری، بر آنها نیکویی کنم.

«اگر مردمی را در تنهایی در بند، یا از بیماری یا گرفتاری‌های دیگر دررنج بینم، تلاش خواهم کرد تا با بیان علت‌ها و قواعد امور بر آنان، آرامشان کنم و دلشادشان دارم.

«هرگاه ببینم که کسانی حیوانات زنده را می‌گیرند و بر جانداران

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

رحم نمی‌آرند، یا فرایض رفتار با جانداران را نگه نمی‌دارند، اگر سزاوار مجازاتند، آنانرا جزا خواهم داد، و اگر که باید تعلیم ببینند آنها را خواهم آموخت؛ و آنگاه خواهم کوشید تا کارِ ناروای آنها را جبران سازم و با نهایت توان خود اشتباه آنان را اصلاح نمایم.

«گوش سپردن به تعلیم و سخن حق را از یاد نخواهم برد، چرا که می‌دانم که هرگاه کسی از سخن حق غافل بماند، زود باشد که از دیدن حقیقت - که در همه‌جاست - درماند و به‌کرانه معرفت نتواند رسید.»

او آنگاه سه عهد و آرزوی زیر را برای نجات مردم بی‌نوا نمود:  
«نخست آنکه، بکوشم تا مردم را آرامش بخشم. گمان دارم که این آرزو، در هر گونه زندگی‌ای که در آینده بیابم، بذر نیکویی باشد که حکمت سخن خجسته از آن خواهد رویید.

«دوم آنکه پس از خردمند شدن به سخن نیکو، از پای ننشینم و همه مردم را به آن تعلیم دهم.

«سوم آنکه، سخن حق را، با ایثار تن و جان و مال هم که باشد، پاس خواهم داشت.»

اهمیت واقعی زندگی خانوادگی همانا در فرصتی است که کانون خانواده برای تشویق متقابل افراد فراهم می‌سازد و آنان را در راه معرفت یاری می‌دهد. يك زن معمولی نیز اگر دل و اندیشه برجستنِ معرفت دارد، پیمان‌ها و آرزوهایی چون آن ملکه نهد، شاید که چون ملیکا شاگرد برجسته بودا گردد.

۳

ادارهٔ امور عمومی

۱. هفت رهنمود است که کشور را به سعادت می‌رساند؛ نخست اینکه مردم هر چه بیشتر گرد هم آیند تا در امور سیاسی بحث نمایند، و نیازهای دفاع ملی را فراهم دارند.

دوم اینکه، مردم، از همهٔ رده‌های جامعه، چون پیکری واحد گرد آیند و همه در بحث از امور مملکتی شرکت کنند.

سوم اینکه، مردم رسوم قدیم را محترم دارند و آنها را بی‌دلیل تغییر ندهند، و نیز به آداب تشریفاتی رفتار نمایند و حق و عدل را پاس دارند.

چهارم اینکه، مردم میان زن و مرد و بزرگتر و کوچکتر، تفاوت و امتیاز شناسند، و نزهت خانواده و اجتماع را نگه دارند.

پنجم اینکه، مردم پدر و مادر خود را فرمانبردار، و معلمان و بزرگتران را مرید و وفادار باشند.

ششم اینکه مردم به گور نیاکان ادای احترام نمایند و یادبود سالانه برای آنان برقرار دارند.

هفتم اینکه مردم به اخلاق عمومی پایبند باشند، فضیلتِ کردار را ارج نهند، به تعلیم استادان ارجمند گوش فرا دهند و هدایا پیشکش آنان دارند.

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

اگر جامعه‌ای این رهنمودها را به خوبی دنبال کند، یقین که سعادت‌مند خواهد شد و مورد احترام همه کشورهای دیگر خواهد بود.

۲. روزگاری پادشاهی بود که به شایستگی بسیار بر کشور خود فرمان می‌راند. این پادشاه را برای فرزانگیش شاه عالی فروغ می‌خواندند. او اصول کشورداریش را چنین برشمرد:

بهترین راه پادشاهی بر کشور آنست که فرمانروا پیش از هر چیز بر نفس خود حاکم باشد. پادشاه باید با دلی آکنده از مهر با مردم خود روبرو شود، و آنان را بیاموزد و راه بنماید تا همه آلائش‌ها را از دل و اندیشه خود بزایند. شادی‌ای که به مایه رهنمودهای نیکو فرا آید، بسیار فزونتر از آن خوشی است که چیزهای مادی دنیا توانند داد. پس، فرمانروا باید که مردم خود را تعلیم نیکو ارزانی نماید و دل و اندیشه و تن ایشان را در آرامش بدارد.

آنگاه که مردم نادار به او روی آرند، باید که گنجینه را بگشاید، و بگذارد تا آنان هر چه خواهند بردارند، پس او از این فرصت بهره جوید تا آنان را حکمت رها ساختن نفس از هر آز و تباهی، بیاموزد.

هر انسانی، بنا به وضع فکریش، دید متفاوتی نسبت به چیزها دارد. شماری از مردم، شهر و دیارشان را خوب و زیبا می‌دانند، که همان در چشم دیگران زشت و ویرانه نماید. این همه به دل و اندیشه

چنین گفت بودا

آنها بستگی دارد.

آنان که سخن و تعلیم نیکو را ارج نهند، در درخت‌ها و سنگ‌های پیش چشم خود همه رنگ‌ها و رخسندگی‌های سنگ لاجورد را توانند دید؛ اما آنها که ندانند که دل و اندیشه را چگونه مهار دارند، جلال و تابندگی يك قصر طلائی هم در چشمشان نیاید.

در زندگی هر روزه کشور، همه چیز را حال چنین باشد. اندیشه سرچشمه هر چیز است و، از این رو، فرمانروا باید که پیش از هر کار بخواهد تا مردم را به پروردن دل و اندیشه‌شان وادارد.

۳. اصل نخستین در کشورداری خردمندانه، همانست که شاه عالی فروغ در کار داشت؛ راه نمودن به مردم در پرورش اندیشه‌های خود.

دل و اندیشه پروردن، یعنی که معرفت جستن، و، از این رو، فرمانروای فرزانه باید که پیش از هر چیز به سخن بودا چشم دارد.

چون فرمانروایی به بودا ایمان نهد، به سخن و تعلیم او پایبند باشد، مردم با فضیلت و عاطفه را قدر داند و ارج نهد، مردم را هیچگونه تمایل به بیگانه‌پرستی، نسبت به دوستان یا دشمنان مملکت، نباشد، و مُلک او همواره سعادت‌مند بماند.

چون کشوری سعادت‌مند شد، موجبی نباشد که به ملکی دیگر



بتازد، و به اسلحهٔ تهاجمی نیاز نخواهد داشت.

هنگامی که مردم خوشحال و راضی شدند، تفاوت‌های طبقاتی از میان برود، کردارهای نیک رواج یابد، فضیلت‌های اخلاقی فزاینده باشد، و مردم به یکدیگر احساس احترام پیدا کنند. پس هر کسی از سعادت بهره‌مند گردد؛ آب و هوا و گرما و سرما اعتدال یابد؛ خورشید و ماه و ستارگان در گردش و درخشش باشند؛ باران و باد به موقع بریزد و پوزد؛ و بلاهای طبیعی همه از میان برود.

۴. وظیفهٔ فرمانروا، حفظ و حمایت مردم است. او ولی رعیت خویش است و آنان را در صیانت قوانین خود دارد. او باید که رعایا را پیرو و مواظبت نماید، هم چنانکه مادری فرزندش را تر و خشک می‌کند و پیش از آنکه کودک به گریه افتد، پیراهن خیس او را بیرون می‌آورد و جامهٔ دیگر به او می‌پوشاند، به همین گونه، فرمانروا نیز باید بجای آن که بنشیند تا مردم به فغان آیند، درد و رنج را از آنان بردارد و خوشی را جایگزین آن سازد. واقع آن است که تا آن روز که رعیت صلح و آرامش نیافته است، حکمرانی او کامل نخواهد بود. مردم همانا گنجینهٔ ملکنند.

پس، فرمانروای دانا همواره در اندیشهٔ مردم خویش باشد، و لحظه‌ای هم ایشان را از یاد نبرد. او غم‌خوار رنج‌های مردم است و به تدبیر سعادت یافتن آنها. برای فرمان راندن به فرزاندگی، او باید که در همه چیز و همه کار، رایزنی یابد؛ دربارهٔ آب، دربارهٔ خشکسالی، دربارهٔ توفان و در کار باران. او باید که وضع کاشت و درو غلات، احتمالات برداشت محصول خوب، و نیز خوشی و آسایش و رنج و اندوه مردم را بداند. برای آنکه فرمانروا بتواند کرده‌ها را به درستی

پاداش یا جزا دهد یا بستاید، باید که از گناه تبه‌کاران و سجایای نیکمردان بخوبی آگاه باشد.

فرمانروای خردمند آنگاه که مردمش در نیاز باشند، داد و دهش نماید، و چون در نعمت و سعادت باشند، از آنان مالیات ستاند. او باید که در گرفتن مالیات سنجش درست در کار آورد و بار مالیات را هر چه سبک‌تر گیرد، و از این راه مردم را با خود یار و همدل نگاهدارد.

فرمانروای دانا، مردم را به مایه قدرت و هیبت خویش صیانت نماید. آن کس که بر مردم چنین حکومت کند، شایسته آن باشد که شاه خوانندش.

۵. سلطان حقیقت شاه شاهان است. او را پاک‌ترین و والاترین تبار باشد. او نه همان که بر چهارسوی جهان فرمانروا است، که خدایگان خرد و نگاهبان همهٔ تعالیم فاضله نیز باشد.

هر جا که او گام نهد، آتش جنگ خاموش شود، و بدخواهی از میان برود. او به نیروی حقیقت، به عدل فرمان راند و با پیروز شدن بر همهٔ تباهی‌ها صلح را بر همهٔ مردم ارمغان آرد.

سلطان حقیقت، هرگز آلودهٔ کشتن یا دزدی یا زنا نشود. او هرگز زبان به فریب یا ناسزا یا دروغ یا سخن یاوه نگشاید. دل و جان او از آرزو و خشم یکسره پاک است. او این ده تباهی را از دل و اندیشه و تن بزداید و ده فضیلت را جایگزین آن سازد.

از آنجا که حکومت این فرمانروا بر حقیقت استوار است، او شکست‌ناپذیر باشد. هر جا که حقیقت پیدا آید، تجاوز از کار در ماند و بدخواهی از میان برود. میان مردم او هیچ جدائی و تیرگی نباشد، پس، آنها به آرامش و ایمنی با هم زندگی کنند؛ همان حضور او، صلح و شادی ارمغان رعیت دارد. از این روست که او را پادشاه حقیقت خوانند.

از آنجا که پادشاه حقیقت، شاه شاهان باشد، فرمانروایان دیگر همه از او به ستایش نام برند، و بر سرزمین‌های خود به شیوه او فرمان رانند.

چنین است که پادشاه حقیقت، همه شاهان را فرمانروا باشد، و آنها در سایه منش ستوده او، ملت خود را ایمنی بخشند و وظایف خویش را نسبت به دهرما به انجام رسانند.

۶. پادشاه دانا در صدور فرمان‌های خود شفقت را در کار دارد. او بکوشد تا در هر قضیه‌ای با رای روشن بنگرد و آنگاه فرمان خود را با رعایت اصول پنج گانه صادر نماید.

اصول پنج گانه اینهاست: اصل نخست اینکه فرمانروا باید که حقیقت قضایایی را که فرا روی او آورده می‌شود، خوب بررسی کند.

دوم اینکه او باید یقین یابد که این قضایا در صلاحیت اوست. هرگاه او با داشتن صلاحیت و اعتبار تمام رای دهد، فرمان او برود، اما اگر امر بیرون از صلاحیت او باشد، همان مایه گرفتاری‌ها شود؛ او باید که تا موجبات درست فراهم نیامده است، حکم ندهد.

سوم اینکه او باید که به عدل داوری کند؛ یعنی باید که به نیت متهم پی ببرد. اگر او دریابد که ناروایی بی‌قصد بزه‌کاری از او سرزده است، باید که او را بری شناسد.

چهارم اینکه، باید که در صدور و اعلام حکم نرمی نشان دهد، نه درشتی؛ یعنی که باید کیفری به روا دهد و کیفر بیش از اندازه ننماید. یک حاکم خوب بزهکار را به مهربانی اندرز گوید و او را فرصت دهد تا به بی‌راهی‌های خود هشیار شود.

پنجم اینکه، او باید که در داوری بر سر مهر باشد، نه خشم، یعنی باید که بزهکاری را محکوم سازد، نه بزهکار را. او باید داوریش را بر بنیاد عاطفه نهد، و باید که از این فرصت برای هشیار ساختن بزهکار به ناراستی‌های خود بهره گیرد.

۷. هرگاه یکی از وزیران معتبر دولت، در انجام وظایف خود کوتاهی ورزد، به سود خود کار کند یا رشوه گیرد، نابکاری او مایه فساد سریع اخلاق عمومی خواهد شد؛ مردم به فریب یکدیگر پردازند، زورمند بر ناتوان بتازد، اشراف با مردم عادی بدرفتاری کنند، یا ثروتمندان از مردم بینوا بهره کشند، و هیچ کس را دادرسی نباشد؛ تیره روزی فراوان شود و گرفتاری‌ها فزاینده گردد.

در چنین احوالی، وزیران متعهد از کار کناره گیرند. فرزندان، بیمناک از گرفتاری، خاموشی گزینند، و مناصب دولت را همان

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

چاپلوسان پُر کنند، و اینان قدرت سیاسی خویش را برای ثروتمند ساختن خود به کار گیرند و از رنج و درد مردم هیچ اندیشه ندارند.

در چنین وضعی قدرت حکومت از تأثیر بیفتد و سیاست‌های درست آن فرو ریزد.

چنین منصب‌یافتگان بی‌مروت، همانا دزدانِ خوشبختی مردمند، که نیز بدتر از دزدان، چرا که آنان هم پادشاه و هم رعیت را بفریبند و مایهٔ گرفتاری‌های مملکت باشند. پادشاه باید که چنین وزیرانی را از کار براند و آنان را به کیفر رساند.

اما باز هم در کشوری که در حکومت پادشاهی نیک و قوانینی درست باشد، گونهٔ دیگری از ناسپاسی تواند بود. پسرانی باشند که خود را به عشق همسر و فرزند ببازند، و نعمت ارزانی یافته از پدر و مادر را، که سال‌های سال آنان را در دامن مهر پرورده و بار آورده‌اند، از یاد ببرند. آنها از حال پدر و مادر نیندیشند، مال ایشان را تاراج نمایند و از فرموده‌ها و تعلیم ایشان سرپیچند. چنین پسرانی را باید در زمرهٔ بدکارترین مردم شمرد.

چرا چنین است؟ این از آن رو است که چنین پسران، حق شناس پدر و مادر نباشند، پدران و مادرانی که عشق دیرین آنها به فرزند عظیم بوده است؛ چندانکه اگر پسران به همهٔ عمر نیز با والدین به احترام و مهربانی رفتار نمایند، از گزاردن حق نعمت ایشان برنمایند.

چنین گفت بودا

آنان که بر پادشاه نافرمان، و در حق و الدین ناسپاسند، باید که چون بدکارترین مردم کیفر ببینند.

و باز، در آن مُلک که در حکومتِ پادشاهی خوب و قوانینی درست باشد هم گونه‌ای دیگر از ناسپاسی توان دید. مردمی باشند که گنجینه‌های سه گانه یعنی بودا، دهرما و سنگها را یکسره فراموش دارند. این مردم مکان‌های مقدس کشورشان را ویران سازند، پیکره‌های قدیسان را بسوزانند، آموزندگان راستی را به خدمت خود وادارند، و بدین سان تعلیم مقدس بودا را زیر پا گذارند. اینان نیز از بدترین بزهکاران باشند.

چرا اینان چنین تبه‌کار بشمار آیند؟ زیرا که آنها ایمان و اعتقاد ملت را، که بنیاد مملکت و سرچشمهٔ فضیلت‌های آنست، بر باد دهند. این گونه مردم، با سوختن ایمان دیگران، همانا گور خود را می‌کنند.

همهٔ گناهان دیگر را شاید که در قیاس با این ناسپاسی و نافرمانی بتوان کوچک به شمار آورد. این گونه تبه‌کارانِ ناسپاس باید که سخت‌ترین کیفر را یابند.

۸. باشد که بر ضد پادشاهی که برابر سخن و تعلیم حق بر کشورش حکومت می‌کند، توطئه‌ای در کار آید، یا اینکه دشمنان بیرونی بر آن مُلک بتازند. در چنین هنگامی پادشاه باید که با خود سه عهد نماید؛

«نخست اینکه، این توطئه‌گران یا دشمنان بیگانه، نظام امور و

رهنمود عملی طریقت راستین زندگی

بهروزی کشور ما را تهدید می‌کنند؛ باید که با به کار بردن نیروی مسلح هم که شده از مردم و مملکت دفاع نمایم.

«دوم؛ نخست خواهیم کوشید تا راهی برای شکست دادن آنها بی‌کاربرد نیروی اسلحه، بیابم.

«سوم؛ تلاش خواهیم کرد تا اگر بشود آنان را زنده بگیرم و خلع سلاح نمایم.»

پادشاه با استوار شدن بر این سه تصمیم و پس از گماردن دیده‌بانی‌ها و دادن دستورهای لازم، به فرزانه‌ترین راه در انجام مقصود، پیش خواهد رفت.

با در پیش گرفتن این راه، آن مُلک و سربازانش به مایه خرد و جلالت پادشاه به شوق آیند و پایمردی و نیز صلابت او را ارج نهند. در این حال چون فرا خواندن سربازان ناگزیر شود، آنان علت جنگ و طبیعت آنرا، بخوبی دریافته باشند؛ پس، از سر شوق و وفاداری و با احترام به فرمانروایی خردمندان و شکوهمند پادشاه، روانه میدان جنگ شوند.

## فصل سوم

### ساختن سرزمین بودا

#### ۱

#### مفهوم تعادل در اُخوت

۱. سرزمینی پهناور را در نظر آورید در دل ظلمات، که آنجا خیل جانداران بسیار در کوری و تاریکی پراکنده‌اند.

طبیعی است که این جانداران را ترس فرا گیرد و چون، بی‌آنکه یکدیگر را ببینند و بشناسند، در آن ظلمات به هر سو بروند، بسی از آنها راه به بی‌راهه برند و تک مانند. راستی که این منظره بس رقت‌انگیز است.

آنگاه در تصور آورید که انسانی برتر، که مشعلی در دست دارد يك باره در این میانه نمودار شود و آن پهنه را سراسر نور و روشنی فرا گیرد.

آن جانداران، که در برزخ تاریکی سرگردان بودند، در حال از ظلمت و محنت آزاد گردند و به هر سوی بنگرند و یکدیگر را ببینند و بشناسند و به مؤانست هم شاد شوند.

در این جا «سرزمین ظلمات» به معنی جهان آدمی است به هنگامی که زندگی در تاریکی جهل فرو رفته باشد. آنان که دل و جانشان را نوری از خرد نباشد، گرفتار آمده در ترس و تنهائی، سرگردان مانند.



ساختن سرزمین بودا

آنان تنها به دنیا آمده‌اند و تنها نیز بمیرند؛ آنها ندانند که چگونه با همگنان به آرامش و اعتدال معاشرت نمایند، و آنها، بنا به طبع، نومید و بیمناکند.

«انسان برتر که مشعلی به دست دارد» همانا بودا است در هیئت آدمی، که با خرد و مهر خود جهان را روشن می‌سازد.

مردم، در پرتو این فروغ، خود و نیز دیگران را دریابند و به الفت با یکدیگر و مناسبات متعادل، خوشدل شوند.

هر چند که هزاران کس به اجتماع زندگی کنند، اما تا آنگاه که یکدیگر را نشناخته و نسبت به هم مهر و عاطفه پیدا نکنند، انس حقیقی در میان نباشد.

یک جامعه واقعی، دارای ایمان و خرد است که به آن روشنی بخشد، و جایی است که مردم به یکدیگر شناخت و اعتماد دارند و جایی که در آن تعادل اجتماعی باشد.

در واقع، تعادل، جان و معنای واقعی یک جامعه یا یک بنیاد اجتماعی است.

۲. بنیادهای اجتماعی بر سه گونه‌اند. نخست سازمان‌هایی که بر پایه قدرت، ثروت یا صلابت رهبران بزرگ استوار شده است.

چنین گفت بودا

دوم، سازمان‌هایی که به مصلحتِ اعضای آن بنیاد شده است و این سازمان‌ها تا هنگامی که اعضاء مصلحت خود را در میان بینند و برخوردی بیش‌از پیش نیاید، بر جای بماند.

سوم، بنیادهایی که بر کانون تعلیم و سخنی نیکو نهاده و با تعادل سرشته شده است.

البته که این سومین گونه، همانا بنیاد واقعی است، زیرا که در آن یارانِ هم بسته چون روح واحدند، و آن منشأ وحدت جان و سرچشمه فضیلت‌های گوناگون است. چنین سازمانی کانون تعادل، خوشنودی و شادی باشد.

معرفت چون بارانی است که بر کوه ببارد و در جویبارها سرازیر شود و به نهرها پیوندد و آنگاه به رودها رسد که سرانجام به دریا ریزد.

باران تعالیم آسمانی، بر همه مردم، به هر حال و وضعی که باشند، یکسان ببارد. آنان که این باران را پذیرا شوند، در گروه‌های کوچک گرد آیند، آنگاه در بنیادها جای گیرند، پس در هیئت اجتماع در آیند و سرانجام، خود را در اقیانوس بزرگ معرفت یابند.

جان‌های چنین مردم چون آب و شیر با هم بیامیزد، و سرانجام در يك اخوت متجانس قوام یابد.

پس، تعلیم و سخن حق، لازمه اصلی يك سازمان درست است، و چنان که پیش‌تر اشاره آمد، این تعلیم همانا چراغی است که مردم در پرتو آن می‌توانند یکدیگر را بشناسند، با هم انس یابند و ناسازی‌های اندیشه خود را هموار کنند.

از این رو، سازمانی را که بر پایهٔ تعلیم درست بودا استوار شده است، می‌توان يك بنیاد اخوت نامید.

اخوان باید که پیرو این تعلیم باشند و اندیشه‌هاشان را بدین راه پیورند. این گونه، اخوت بودا در اصل همه را فراگیر است، اما در عمل همان کسانی که ایمان دینی یکسان دارند، یاران آنند.

۳. یاران بنیاد اخوت بودا دو گروهند؛ يك گروه آنان که در کار آموزش دادن اخوان عامه‌اند، و دیگر آنها که با احسان و تقدیم داشتن خوراک و جامه بایسته، این آموزگاران را یاری رسانند. این دو گروه با هم در کار ترویج و جاودانه داشتن تعلیم بودا باشند.

پس از آن، برای به کمال رساندن اخوت، باید که بالاترین تعادل در میان یاران باشد. معلمان، یاران اخوت را بیاموزند و یاران نیز معلمان را حرمت نهند، تا که تعادل در میانشان تواند بود.

یاران بنیاد اخوت بودا باید که با احساس مهر و عاطفه با یکدیگر انس ورزند، و از همزیستی با همراهانِ طریقت شاد باشند، و بخواهند که جانهایشان متحد شود.

۴. شش چیز است که اخوت را در راه تعادل و در رسیدن به آن یاری کند: نخست، صدق در بیان؛ دوم، اخلاص و محبت در عمل؛ سوم، صفا و عاطفه روح؛ چهارم، سهم برابر در دارایی همگانی؛ پنجم، انجام یکسان دستورها و احکام آسمانی؛ و، ششم، برخوردار بودن همهٔ اخوان از بینش درست.

از میان این شش چیز، ششمی یعنی «بینش درست در همهٔ اخوان» همانا هسته و مغز است که آن پنج چیز دیگر پوسته و پیرایهٔ آنند.

توفیق یافتن اخوت در گرو پیروی از دو دسته اصول است، هر کدام در هفت پیکر. اصول دستهٔ اول عبارتند از:

(۱) اخوان باید که زود به زود گرد هم آیند، تا تعالیم آسمانی را بشنوند و در آن گفتگو دارند.

(۲) آنها باید که آزادانه با هم مصاحب و معاشر باشند و یکدیگر را حرمت نهند.

(۳) آنان باید که سخن تعلیم را مقدس و موازین آنرا محترم دارند و این سخن را دیگرگون نسازند.

ساختن سرزمین بودا

(۴) جوان و پیر از یاران اخوان، باید که در رفتار با هم ادب نگاهدارند.

(۵) یاران اخوان باید زمینه فراهم سازند تا صدق و ادب آثار خود را بنمایند.

(۶) آنان باید که در گوشه‌ای آرام به صفا دادن دل و اندیشه خود پردازند، اما سزد که چنین خلوتی را، پیش از آنکه خود اختیار کنند، به دیگر یاران عرضه دارند.

(۷) آنها باید که همه مردم را دوست دارند، تازه‌واردان را به مهر و نرمی پذیرا شوند، و بیماران را به محبت بنوازند.  
اخوتی که این اصول را دنبال کند، هرگز از میان نرود.

دسته دوم، اصول رفتار فردی است و هر يك از اخوان باید که:  
(۱) صفای روح خود را نگاهدارد و زیاده نخواهد؛ (۲) اصالت خود را حفظ نماید و دل را یکسره از آز پاك دارد؛ (۳) بردبار باشد و به مجادله برنخیزد؛ (۴) خاموش بماند و زبان به هرزه نگشاید؛ (۵) به موازین گردن نهد و خودرأی نباشد؛ (۶) اندیشه را ثابت و یکره دارد و تعالیم، از هرگونه، را دنبال نماید؛ و (۷) در گذران روزانه، ساده و صرفه‌جو باشد.

اگر یاران اخوت به این موازین رفتار نمایند، بنیاد اخوت برجای بماند و هرگز زوال نیابد.

۵. چنانکه پیش‌تر بیان شد، اخوت باید که در جان و جوهر خود تعادل را نگه دارد؛ از این رو، بنیادی بی‌بهره از تعادل را اخوت نتوان

نماید. هر يك از اخوان باید که در حال خویش مراقب باشد، تا مبادا مایهٔ ناسازگاری شود. اگر ناسازگاری پدید آید، باید که هر چه زودتر از میان برداشته شود، زیرا که ناهمسازی، هر بنیادی را زود به ویرانی برَد.

لکهٔ خون را با خون نتوان شست؛ خشم را با قهرِ فزون‌تر از میان نتوان برد؛ رنجش را، همان با فراموش ساختن آن از دل توان زدود.

۶. روزگاری پادشاهی بود بنام کلامیتی. پادشاه جنگجوی سرزمین همسایه بنام پراهما داتا به کشور او تاخت و آنجا را گرفت. کلامیتی شاه، پس از آنکه چندی به همراه همسر و پسرش پنهان بسر برد، گرفتار آمد اما پسرش را بخت یاری کرد و توانست بگریزد.

آن شاهزاده در اندیشهٔ نجات پدر بود، اما راه به جایی نمی‌برد. روزی که پدر شاهزاده اعدام می‌شد او به هیئت مبدل به میدان اعدام راه پیدا کرد، اما کاری از او ساخته نبود، جز آنکه دم فرو کشد و شاهد مرگ پدر نگون‌بختش باشد.

پدر شاهزاده پسر را در میان انبوه مردم شناخت و چنانکه با خود نجوا نماید، زیر لب گفت: «زیاد در جستجو و سرگردان مباش؛ کار به شیتاب مکن؛ خشم را همان با فراموش کردن آن می‌توان فرو نشانند.»

پس از آن، شاهزاده دیرزمانی به دنبال راهی برای انتقام بود. او سرانجام به ملازمت درگاه پراهما داتا به خدمت گرفته شد و التفات پادشاه را دریافت.

ساختن سرزمین بودا

روزی که پادشاه در شکار بود، آن شاهزاده فرصتی برای انتقام پیدا کرد. او توانست پادشاه را به گوشه‌ای دور بکشانند، و شاه که از خستگی از پای در آمده بود، هم چنانکه سر بر زانوی شاهزاده داشت در خواب شد. شاه تا این اندازه او را نزدیک و مورد اعتماد می‌دانست.

پس، شاهزاده خنجرش را برکشید و آنرا بر گلوی پادشاه نهاد، اما همانجا درنگ کرد. سخنانی که پدرش به هنگام اعدام گفته بود در سر جوان درخشید و هر چه بخود کوشید یارای کشتن پادشاه را نیافت. شاه بناگاه از خواب بیدار شد و به شاهزاده گفت که دچار کابوس بوده و در خواب دیده که پسر کلامیتی شاه کوشیده است تا او را بکشد.

شاهزاده هم چنانکه خنجر را در دست داشت، به تندی شاه را از رفتن نگهداشت و با باز نمودن نام و تبار خود به او گفت که اینک هنگام انتقام خون پدرش فرا رسیده است. اما باز به کشتن پادشاه یارا نیاورد، بناگاه خنجر را فرو انداخت و در برابر شاه به زانو در افتاد.

پادشاه چون داستان حال شاهزاده و سخنان واپسین پدر او را باز شنید، سخت متأثر شد و از شاهزاده بخشایش خواست، پس از آن حکومت سرزمین نیاکانش را به او باز گرداند، و دو کشور روزگاری دراز در کنار یکدیگر به صلح و دوستی زیستند.

سخن واپسین دم کالامیتی شاه که گفت: «زیاد در جستجو و سرگردان مباش» یعنی که خشم را نباید دیرزمان در دل نگاه داشت، و «کار به شتاب مکن» یعنی که رشته دوستی را نباید شتابزده برید.

خشم را با خشم نمی‌توان فرو نشاند؛ رنجش را همان با فراموش ساختن آن از دل توان زدود.

در حلقه یاران اخوت که بر پایه تعادل، تعلیم، و سخن حق بنیاد شده است، هر پوینده راه باید که همواره روح این داستان را بستایش یاد آورد.

نه همان یاران اخوت، بلکه عموم مردم نیز باید که جان این داستان را دریابند، و در زندگی هر روزه خویش در کار آورند.

## ۲

### سرزمین بودا

۱. چنانکه گفته آمد، هرگاه بنیاد اخوت، رسالت خود را که همانا نشر تعلیم و سخن بودا و زیستن در اعتدال است، از یاد نبرد، پیوسته رشد یابد و پیام و رهنمودش گسترده‌تر نبراکند.

گسترش اخوت به این معنی است که هر چه بیشتر از مردم در پی معرفت شوند، و نیز آنکه نیروهای شیطانی آز و خشم و جهل که غفلت و شهوت سرکرده آنها باشند، به سوی شکست روند، و خرد و روشنایی



و ایمان و خوشدلی پیروز آید.

خطه دیوان، پر از آز و ظلمت و کشاکش و جنگ و خنجر و خونریزی است، و انباشته از حسد و تعصب و نفرت و تقلب و فریب و چالپوسی و پنهان‌کاری و دشنام.

اینک در نظر آورید که نور خرد بر این بسیط بتابد، و باران رحمت بر آن ببارد، و ایمان آنجا ریشه و بنیاد گیرد، و شکوفه‌های شادی رایحه افشان شوند. پس، آن کُنامِ دیوان به سرزمین پاک بودا بدل می‌گردد.

و چنانکه وزیدن نسیمی نرم و دمیدن چند شکوفه بر شاخسار، از آمدن بهار نشان دهند، آنگاه که آدمی به معرفت رسد، سبزه و درخت و کوه و هر چیز دیگر، زندگی تازه‌ای یابند.

چون دل و اندیشه آدمی پاک شود، محیط او نیز صفا یابد.

۲. در سرزمینی که تعلیم و سخن حق روان باشد، هر دیّاری دل پاک و اندیشه آرام دارد. راستی را که رحمتِ نستوه بودا بر همه مردم می‌بارد، و جانِ تابناک او، هر ناپاکی و پیرایه‌ای را از اندیشه‌هاشان بزدايد.

دل و جانِ پاک، زود باشد که ذهنی ژرف گردد، باطنی که با طریقت والا همگن و هم‌نوا باشد، اندیشه‌ای که به شوق عطا است،

دلی که به عشق انجام فرایض است، سینه‌ای پُر تاب، سری پر حمیت، جانی آرام، ذهنی دانا، فکرتی شفیق، اندیشه‌ای که به تدبیرهای کارآمد و بسیار، مردم را به معرفت راه نماید. سرزمین بودا را چنین بنا کنند.

خانه‌ای که کسی با همسر و فرزندان در آن می‌گذرانند، آشیانه‌ای شود که بودا آنجا مکان گیرد؛ هم چنین کشوری که گرفتار ناسازگاری‌های اجتماعی بوده است به الفت سرائی از جان‌های مأنوس بدل گردد.

کاخ‌ی زرین که خون آلود باشد، جایگاه بودا نتواند بود. اما کلبه‌ای تنگ و کوچک که نور ماه از شکاف‌های بامش به درون می‌تراود، با دل و اندیشه پاکِ خدای خانه، به بارگاه منزلت بودا بدل تواند شد.

چون يك سرزمین بودا، به مایه جان صافی تنها يك نفر بنیاد شد، آن يك دل پاکِ جان‌های مأنوس دیگر را به سوی خود و به حلقه یاران اخوت می‌کشاند. ایمان به بودا از فرد به خانواده راه می‌یابد، از خانواده به دهکده می‌گسترَد، و از روستا به شهر، و از شهرها به کشورها، تا سرانجام عالم‌گیر شود.

به راستی که صدق و وفاداری در نشر تعلیم دهرما سنگ بنای سرزمین بودا است.

ساختن سرزمین بودا

۳. بی‌گمان، چون از يك زاویه بنگریم، جهان با همهٔ آز و بیداد و خونریزی که در آنست، دنیای دیوان و ددان به چشم آید؛ اما چون که مردم به معرفت بودا ایمان یابند، خون به شیر بدل گردد و آز به شفقت، و آنگاه آن دنیای دوزخی، سرزمین صفای بودا شود.

پیاله پیاله کشیدن و خشکاندن آب يك اقیانوس، کاری ناشدنی می‌نماید، اما عزم نهادن بر سر این کار، اگر هم انجام آن عمرهای بسیار به درازا کشد، عزم و اندیشه‌ایست که آدمی باید در جستن و یافتن معرفت بودا در کار آورد.

بودا در آن کرانهٔ دیگر چشم به راه است؛ آنجا که جهان معرفت اوست. جایی که نه آز باشد و نه خشم، نه جهل و نه محنت و نه اندوه؛ و آنجا همه فروغ خرد است و باران رحمت.

آنجا سرزمین صفا است، و پناهگاهی از برای آنان که در رنجند و به درد و اندوه درگداز؛ جای آسایشی برای آنانکه در نشر تعالیم دهرما در تلاش‌اند - تا در میانه چندی بیاسایند.

در این سرزمین صفا، فروغ بی‌کران و حیات جاودان باشد. آنان که به این بهشت رسند، هرگز به جهان پندار باز نگردند.

راستی را که این سرزمین صفا، که در آن بوی گل‌ها مشام جان

چنین گفت بودا

را تازه دارد و پرندگان به آواز آسمانی دهرما نغمه سرایند، سرمنزل  
انجامین همه آدمیان باشد.

۴. هر چند که این سرزمین صفا سرای آسایش است، اما جای  
کاهلی نیست. تخت‌های ساخته و آراسته از گل‌های خوشبویش بستر  
سستی و خوابزدگی نباشد، بلکه همان بهر آسودن و نیرو تازه کردن  
است، تا که آدمی برای دنبال کردن مأموریت بودا در نشر معرفت توان  
و شتابی تازه یابد.

مأموریت بودا ازلی است. تا آنگاه که آدمی در جهان باشد و  
آفریده‌ها در وجود، و تا هنگامی که اندیشه‌های خودپرست و آلوده  
در بند دنیا و محیط خویشند، رسالت او را انجامی نباشد.

فرزندان بودا، که به مایه نیروی عظیم امیدها به سرزمین صفا  
راه برده‌اند، شاید که در این شوق باشند که به دیاری که از آنجا  
آمده‌اند و هنوز پیوندهایی با آن دارند، باز گردند. آنجا، آنها در انجام  
رسالت بودا هم‌یاری نمایند.

هم‌چنانکه نور يك شمع، بسیاری شمع‌های دیگر را تواند  
افروخت، فروغ رحمت بودا نیز همواره و بیرون از شمار، از اندیشه‌ای  
به اندیشه‌ای درگیرد.

فرزندان بودا، با دریافتن جان رحمت او، رسالت تنویر و  
تهذیب او را برعهده گیرند، و آن را از تباری به تباری دیگر سپارند تا

سرزمین بودا را جاودانه و پیوسته شکوهمند دارند.

### ۳

## حشمت یافتگان

### سرزمین بودا

۱. سیاماواتی، بانوی اودیانا شاه ایمانی عمیق به بودا داشت.

او در اندرونی کاخ شاهی می‌زیست، و از درگاه بیرون نمی‌رفت، اما خدمتگارش که زنی گوژپشت بود و حافظه‌ای بسیار خوب داشت، هرچند گاه بیرون می‌شد و در مجلس موعظه بودا می‌نشست. این خدمتگار در بازگشت از محضر بودا، تعالیم آن وجود مبارک را برای ملکه باز می‌گفت، و بدین گونه ملکه خرد و ایمان خود را عمیق‌تر می‌ساخت.

زن دوم پادشاه به همسر اول و ملکه او حسد می‌برد و در پی نابودی بانوی شاه بود. او چندان از ملکه نزد پادشاه بدگفت، تا او فریب سخنانش را خورد و خواست تا نخستین همسر خود، سیاماواتی، را بکشد.

ملکه سیاماواتی چنان آرام و خویشتن‌دار در برابر شاه پدیدار شد که او را به کشتنش دل نیامد. پادشاه که تسلط بر خویشتن را باز یافته بود برای بدگمانیش به ملکه از او عذر خواست.

این پیشامد برحسد زن دوم افزود و او هنگامی که پادشاه از

چنین گفت بودا

کشور دور بود، مردانی تبه کار را واداشت تا اندرونی درگاه را آتش زنند. سیامواتی در میان آتش آرامش خود را نگه داشت، و از آن سرای شعله‌ور بیرون آمد و خدمتگاران آشفته و سراسیمه را آرام ساخت و آنگاه بی‌هیچ هراسی، به مایه روحیه‌ای که از آن وجود مبارك دریافتی بود، آرام درگذشت. اوتارا، آن خدمتگار گوژپشت، نیز با او در آتش سوخت.

از میان بسیاری زنان مرید بودا، این دو را به عالی‌ترین درجه ستوده‌اند؛ ملکه سیامواتی به داشتن روح رحمت و خدمتگار گوژپشت او، اوتارا، چون يك مستمع و فراگیرنده خوب.

۲. شاهزاده ماهاناما از خاندان شاکیا و پسرعم بودا به تعالیم بودا ایمان بسیار داشت و از باوفاترین پیروان او بود.

در آن روزگار پادشاه ستیزه‌جوی بنام ویروداکا از سرزمین کوسالا بر خاندان شاکیا پیروز آمد. شاهزاده ماهاناما نزد آن شاه رفت و از او برای مردم خود امان خواست، اما شاه به این خواهش اعتنا ننمود. شاهزاده سپس پیشنهاد کرد که شاه بگذارد تا چندانی که شاهزاده بتواند درون برکه‌ای نزدیک آنجا در زیر آب بماند، از بندیان گرفتار او بگریزند و بروند.

شاه این پیشنهاد را پذیرفت زیرا که می‌اندیشید که او بیش از چند لحظه زیر آب نتواند ماند.

با رفتن ماهاناما به زیر آب، دروازه‌های دژ را گشودند و مردم راه گریز گرفتند. اما ماهاناما روی آب نیامد، و با بستن رشته مویش به ریشه جگنی در زیر آب، جان خود را در راه زندگی و آزادی مردمش داد.

۳. اوتپالا وارنا راهبه‌ای نامور بود و در دانائی همتای مائودگالیایانا یکی از شاگردان بزرگ بودا. او در واقع راهبه راهبه‌ها، و همیشه بر آنان رهبر بود و از آموختنشان هیچ گاه نمی‌آسود.

دیواداتا مردی بسیار تبه‌کار و ستم‌پیشه بود و او ذهن آجاتا-ساترو شاه را زهرگین ساخت و او را واداشت تا از تعالیم بودا روی-بگرداند. اما چندی نگذشت که آجاتا ساترو شاه از این گمراهی پشیمان شد، رشته دوستی با دیواداتا را برید، و شاگرد و مرید بودا شد.

يك روز که دیواداتا را، که کوشیده بود نزد شاه برود، از در کاخ راندند، چشم او به اوتپالا وارنا افتاد که از کاخ بیرون می‌آمد. به دیدن او خشم سراپایش را گرفت، پس بر او تاخت و او را سخت زد و کوفت.

راهبه با درد و رنج بسیار به دیر و سرای خود باز آمد و چون دیگر راهبه‌ها به دلداریش کوشیدند، به آنها گفت: «خواهران، زندگی آدمی پیش‌بینی نشدنی است، همه چیز گذرا و ناپایدار باشد. صفا و آرامش همان در جهان معرفت است. باید که شما راه دانش را دنبال

چنین گفت بودا

کنید.» و آنگاه آرام درگذشت.

۴. انگولیمالیا، که روزگاری راهزنی هراس‌انگیز بود و بسیاری مردم را کشته بود، به دست آن وجود مبارک نجات یافت و یکی از یاران اخوت شد.

او روزی که به روستایی به گدائی و گرفتن خیرات رفته بود، برای بدکاری‌های گذشته‌اش از مردم سختی و جفای بسیار دید.

مردم آن آبادی تاختند و او را سخت زدند و کوفتند، اما او هم چنانکه از تنش خون می‌ریخت نزد آن وجود مبارک باز آمد، به زانو افتاد، و او را از فرصتی که برای رنج کشیدن به ازای نابکاری‌های گذشته‌اش پیش آمده بود، سپاس گفت.

او گفت: «ای وجود مبارک، نام من در اصل «بی‌آزار» بود، اما، بر اثر جهل خود، بسی زندگی‌های عزیز را تباه ساختم، و از هر کشته‌ای انگشتی بریدم؛ پس مردم مرا انگولیمالیا یعنی «انگشت جمع‌کن» نامیدند.

«سپس، به مایه رحمت آن خجسته خصال، به خردراه بردم و خود را وقف سه گنجینه بودا، دهرما و سنگها ساختم. کسی که اسب یا گاوی را می‌راند باید که شلاق یا افسار در کار آورد، اما آن وجود مبارک بی‌کار بردن شلاق یا ریسمان یا زنجیر، اندیشه مرا صفا داد.



ساختن سرزمین بودا

«ای وجود مبارک، آن رنج که امروز کشیدم سزایم بود. نه شوق زندگی دارم و نه آرزوی مرگ. همان در انتظارم که هنگامم کی در-  
رسد.»

۵. قدیسان مودگالیایانا و ساری پوترا دو شاگرد افضل بودا بودند. چون معلمان دیگر آئین‌ها دیدند که آب زلال تعالیم بودا میان مردم روان می‌شود و دریافتند که مردم سرخوش از آن می‌نوشند حسد بردند و مانع‌هایی در موعظه و تعلیم مودگالیایانا در کار آوردند.

اما هیچ کدام از این مانع‌ها نتوانست او را از موعظه باز دارد یا از نشر گسترده تعالیم او جلو گیرد. پیروان دیگر آئین‌ها کوشیدند تا مودگالیایانا را بکشند.

او دو بار از کمین مرگ رست اما بار سوم کینه‌وران بسیار او را در میان گرفتند تا در زیر ضربه‌های آنان از پا در افتاد.

او به پشت گرمی معرفت، ضربه‌های آنان را آرام به جان خرید، و هر چند که تنش دریده و استخوان‌هایش خرد شده بود، در آرامش جان داد.

